هوالعليم

ویژگیهای عارف کامل

قسمت اول

برگرفته از آثار:
حضرت آية الله الحاج سيّد محمد محسن حسيني تهراني
قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمد لله ربِّ العالَمین
وصلَّی اللهُ علی محمّدٍ و آلِه الطّاهرین
ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین

مناسب است مشخّصات و خصوصیّات و متمیّزات روحی یک عارف کامل و سالک واصل بیان شود و امتیاز او از دیگران در هر رتبه و سعه وجودی که هستند، روشن گردد.

شاخصه اوّل: إشراف کامل عارف واصل بر مشاهدات خود

اوّلین خصوصیّت استاد کامل و عارف واصل این است‌که بر آنچه دیده و با عین شهود آن را لمس و مشاهده نموده است، اشراف کامل دارد، و هر آنچه را که در این مورد از او سؤال شود مانند آفتاب پاسخ خواهد داد. و از آنجا که نفس او با در گذشتن از همه عوالم غیب و أسفار أربعه، جمیع آثار و خصوصیات آنها را در وجود خود حیازت و تمکین نموده است، إخبار و حکایت او از کیفیّات و خصوصیّات، إخبار و حکایت و نقل کتابی و مطالعه‌ای و قرائتی نمی‌باشد، بلکه إخبار از ما فی الضمیر و آنچه در وجود او تحقّق یافته است می‌باشد. هم‌چنان‌که یک فرد گرسنه از کیفیّت حال خود و یک فرد مریض از خصوصیّات مرض خود و یک شخص از صفات و ملکات خود خبر می‌دهد و حکایت می‌کند، شخص مریض برای بیان کیفیّت ناراحتی خود لازم نیست به کتاب و یا مجلّه‌ای مراجعه کند و یا از کسی استفسار نماید، او از درون خود شرح ماوقع را بازگو می‌نماید.[1]

فردی که خود به حقایق توحیدی دست نیافته، نمی‌تواند بیانگر آن باشد

و بر همین اساس اگر فردی بخواهد حقایق توحیدی و کیفیّت نزول نور وجود در مراتب تعیّن و تقیّد و عوالم اسماء و صفات و کیفیّت تحقّق اراده و مشیّت حضرت حقّ را در تکوین عوالم وجود بیان کند، بدون آنکه خود با وجود و ذات خود به کُنه و باطن و سرّ و حقیقت این مسائل رسیده باشد، همچو آن دایه‌ای را ماند که بخواهد اداء و تقلید مادر فرزندمرده را درآورد؛ و به خوبی سرّ و لبّ قضیّه در اطوار و حرکات و کردار او مشاهده خواهد شد و مجازِ او برای افراد واضح می‌گردد و حکایت او از واقع، جنبه حکایی و مبرّزیّت نخواهد داشت و اعوجاج در بیان و اضطراب در عبارات و خلط بین مراتب در کلام او مشهود خواهد شد؛ و کسی که مختصر اطّلاعی از این مبانی و معارف داشته باشد فوراً می‌تواند جلوی او را سد کند و راه را بر او ببندد و او را

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۴.

در عبارات و الفاظ به گِل بنشاند.[1]

اتقان و استحکام کلام عارف حقیقی

عارف حقیقی و واصل کامل در سخنانش چنان استحکام و اتقان و قوام وجود دارد که اگر کوه‌ها از جای بلرزد او در کلامش نخواهد لرزید، و اگر تمام عالم در برابر مطالب و مبانی او بایستد او یک‌تنه خواهد ایستاد. هیچ کس در هیچ مرحله‌ای نمی‌تواند او را در مبانی و مطالبش محکوم نماید و حجّت او را ابطال کند. امکان ندارد فردی پیدا شود و مطلبی متقن‌تر و محکم‌تر و پابرجاتر از مطلب او به بازار آورد. او در مقابل استدلال تمامی مستدلّین همچو کوه، مقاوم و پابرجاست، بزرگ‌ترین و خبیرترین از علما و فلاسفه و عالمین به عرفان نظری نمی‌تواند او را محکوم وحجّت او را باطل گرداند.[2]

تقلید کورکورانه در مکتب ولایت راه ندارد

در مکتب ولایت، محور و اساس هر حرکتی بر پایه حرّیت و اختیار و اراده و انتخاب احسن و اصلح استوار بوده است، و تقلید کورکورانه به عنوان اصلی‌ترین دشمن معرفت و فهم و تفکّر و رشد و تزکیه مطرح می‌باشد. در قرآن کریم خدای متعال با تمام توان به ستیز و مقابله با این عامل رکود و رَخوت و جمود و جهل و ضلالت برخاسته است.[3]

در هر موقفی که تقلید پا بگذارد عقل و درایت و صلاح و سِداد، رخت برمی‌بندد و جای آنها را سرگشتگی و حیرت و دلهره و تردید و گیجی و منگی و حرکتِ عن‌عمیاءٍ، و بالمآل خسران و نابودی و از دست دادن استعدادات و قابلیّت‌ها می‌گیرد.

کلمات اولیای الهی و عارفان واصل و علمای بالله چون ستاره‌ای درخشان، خود حکایت از واقعیّت و وضوح باطنی خود می‌کند، و عبارات آنها خود گویای حقیقت واضح و روشن آنهاست، و همچون قضایایی که قیاساتُها معَها است، خود پرده از سرّ درون و انکشاف ضمیر خود برمی‌دارد، و برای افرادی که تا حدودی به معارف الهیه و مدارج کمال و مراتب توحید واقف‌اند جای هیچ‌گونه شکّی را در صدق و انطباق این عبارات با واقعِ خود باقی نمی‌گذارد.[4]

کلام اولیای الهی روح بخش وبهجت آور است

لذا انسان مشاهده می‌کند که کلام آنان دارای روح و حیات و نورانیّت و بهجت است، و شنیدن یا قرائت

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۴.
[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۵.
[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۸.
[4] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۸ ـ ۱۵۹.

مطالب آنها اثری عمیق در نفس انسان باقی می‌گذارد و با حقیقت و سرّ انسان نجوا می‌کند و بر کالبد بی‌جان و مرده نفس، روح حیات و زندگی می‌دمد و به انسان امید می‌بخشد. و اگر انسان حتّی چند بار آنها را مطالعه کند گویی تا به‌حال آنها را نخوانده است، و هر بار مطلب جدید و افق تازه‌ای منکشف می‌شود.[1]

به عکس در مورد سایر افراد گرچه به مراتب عالیه علمی نیز ارتقا یافته باشند، تمام علوم و مدرکات آنان صوری است، از این کتاب و آن کتاب جمع‌آوری نموده‌اند و در قوای ذخیره و ذاکره خود حفظ و ضبط نموده‌اند، و منظور آنان صرفاً تجمّع مطالب و استفاده در مجامع و سخنرانی‌ها و سمینارها و مجالس بحث و وعظ و درس و خطابه بوده است.[2]

شاخصه دوّم: گفتار انسان کامل فقط بر محور توحید بوده و از آن تنازل نمی‌کند

دوّمین خصوصیّت در کیفیّت روش و گفتار اهل توحید این است که: دعوت آنها و تبلیغ و گفت‌وگو و معاشرت و صحبت با افراد بر اساس و محور توحید است و از آن به سایر جهات و مراتب اسماء و صفات تنازل نمی‌کنند، و این مسأله کاملًا طبیعی و مطابق با اصول می‌باشد.

طبیعی است هر فرد در هر مرتبه‌ای از مراتب رشد و کمال بوده باشد طبعاً گفتار و کردار او حاکی از همان مرتبه و عکس العمل بروزات و ظهورات همان مرحله است. و از آنجا که عارف کامل حقیقت را فقط در توحید و معرفت شهودی حضرت حق یافته است و باقی مراتب را در اسماء و صفات مادون آن مرحله می‌داند، طبیعتاً گفتار و عمل او تماماً سوق و میل به آن سو و آن وجهه دارد و ابداً نمی‌خواهد از آن رتبه به سایر مراتبِ بروزات و ظهورات تنازل نماید، و این تنازل را هم برای خود و هم برای دیگران خسران و اتلاف‌وقت می‌پندارد. او وجودش همان‌طور که مندکّ در ذات احدیّت گشته است، آثار وجودی او نیز تماماً در همان راستا و بر همان محور چرخ می‌زند و در تمام اطوار وجودی او توحید تلألؤ و نورافشانی می‌کند و او را به هیچ مرتبه مادونی معاوضه نمی‌کند و رضایت نمی‌دهد.[3]

دعوت عارف کامل به توحید ذاتی و فنای محض است

آنچه که از یک عارف کامل و ولیّ خدا در اطوار حیات و ارتباط با افراد ظهور می‌نماید تماماً سوق و حرکت و تشویق به نقطه عُلیا و بالاترین مرحله از عبودیّت است، که از آن به توحید ذاتی و تجرّد محض و فنای ذاتی تعبیر می‌شود، و از این نقطه هیچ‌گاه در مجالس و سخنان و آثار خود تنازل نمی‌کند.

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۲.
[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۳.
[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۵.

اختلاف بین این دسته از عرفای الهی و بین سایر بزرگان از اهل کشف و شهود- به حسب مراتب کمال و ارتقای آنان- در این است که این گروه از اولیای الهی و عرفای بالله به واسطه انغمار در حقیقت ذات و اندکاک در مرتبه هوهویّت حقّ، خود متبدّل به همان حقیقت و متشأّن به شئون ذات گشته‌اند؛ و لذا آثار مترشّحه از وجود آنان و ظهورات و بروزات از نفس ایشان همان آثار و ظهورات و بروزات حضرت حقّ است که در کتاب مبین (قرآن کریم) به منصّه وجود رسیده است.[1]

هم‌چنان‌که خدای متعال همه سخن و گفتار خود را در قرآن کریم و یا در احادیث قدسی متوجّه توحید می‌نماید و به اندازه سر سوزنی از مرتبه توحید و شئونات آن به آثار و شئونات غیر خود در مراتب تعیّن تنازل نمی‌نماید، و برای هیچ مخلوقی و لو رسول خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم به مقدار ذرّه مثقالی حیثیّت استقلالی و وجود مستقل قائل نمی‌باشد، و با صفت قهّاریّت و جنبه غیرت خود چنان می‌تازد که احدی را تاب عرض اندام و لو به مقدار بال پشه‌ای در قبال کبریائیّت و جبروتیّت و عظمت و غناء او باقی نمی‌ماند، همین‌طور عارف کامل و ولیّ خدا در همه سخنان و مواعظ و مجالس و نوشتجات، سخن از توحید و شئونات توحید و آثار توحید و اتّجاه به سمت توحید دارد، و ابداً از این مرتبه به سایر مراتب مادون تنازل نمی‌کند؛ زیرا حیثیّت او متحیّث به حیثیّت حضرت حقّ شده است، و وجود او متحوّل به وجود حضرت حقّ شده است، و ذات او متذوّت به ذات حضرت حقّ شده است.[2]

حقیقت توسّل در دیدگاه عارف

دیدگاه یک عارف نسبت به امام علیه‌السّلام دیدگاه آلی و مرآتی است نه استقلالی، و آنچه در آینه نمایان می‌شود از آنِ حضرت حقّ است نه مربوط به امام علیه‌السّلام؛ زیرا امام علیه‌السّلام از خود چیزی ندارد و به اندازه سر سوزنی نمی‌تواند سهمی از این ولایت را برای خود بردارد، حال این ولایت در هر آینه و مظهری که جلوه نماید- چه امام علیه‌السّلام و یا غیر امام- از آنِ خدای متعال است، نه مربوط به آن مظهر.[3]

در دیدگاه عارف، توسّل به امام علیه‌السّلام عین توسّل به خود حضرت حقّ است، و در این توسّل خدا را می‌بیند و اثر خدا را مشاهده می‌کند و ولایت خدا را ادراک می‌کند و اثر را از او می‌بیند و امام را واسطه می‌داند، واسطه‌ای که از خود هیچ ندارد و در قبال ولایت حقّ صفر است و همه حقّ است و بس.

امّا سایر افراد این‌چنین نیستند. برای امام علیه‌السّلام در وجود خود حسابی جدا باز کرده‌اند و راه خود را به سوی خدا بسته و به امام علیه‌السّلام گشوده‌اند و خدا را در مرتبه‌ای به دور از ادراک و دسترسی بشر

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۰.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۴.

انداخته و خود را به ریسمان و حبل عنایت امام علیه‌السّلام آویزان نموده‌اند، و تصوّر نموده‌اند که از این طریق راهی به درون ولایت باز می‌کنند وخود را مشمول لطف و کرامت صاحب ولایت قرار می‌دهند. غافل از اینکه آن امامی که با این دیدگاه به او توسّل شود امام نیست، بلکه مخلوق تخیّلات خود آنهاست؛ و آن ولایتی که به نظر استقلالی و موضوعی بر آن نظر شود ولایت نیست، بلکه توهمّات و اوهام است و ساخته و پرداخته ذهن است، نه منطبق بر حق و واقع.[1]

موحّد واقعی تطوّر حالات و دگرگونی مقامات را به حق نسبت می‌دهد

در آیات قرآن دعوت، دعوت به توحید است نه به امور ظاهری و گذرا. همه امور در تبدّل حالات و اختلاف مقامات به حضرت حق نسبت داده‌می‌شود، و طرفین در قضیّه برای یک موحّد تفاوتی ندارد؛ زیرا هر دو طرف را مشیّت الهی و تقدیر حق می‌داند و به ظاهر توجّه نمی‌کند، بلکه به تکلیف و وظیفه عمل می‌کند. برای او عمل به تکلیف با علم به عدم وصول به نتیجه به همان اندازه مرغوبٌ إلیه و جالب است که علم به حصول نتیجه و غایت و هدف داشته باشد.[2]

نزد عارف رؤیت ظاهری امام علیه‌السّلام غایت مراد نیست

دیدن ظاهری امام علیه‌السّلام در مکتب عارف و اهل توحید راهی ندارد. او دعوت به باطن و ولایت امام می‌کند، و معرفت حقیقی امام علیه‌السّلام، نه شناسنامه‌ای آن را تبلیغ و ترویج می‌دهد. این همه روایاتی که دلالت بر زیارت ائمّه علیهم‌السّلام با معرفت و شناخت حقیقی آنان است به چه مقام و موقعیّتی هدایت می‌کنند و دلالت می‌نمایند؟ در این روایاتی که میزان اجر و ثواب بر زیارت ائمّه علیهم‌السّلام بر میزان قرب و شناخت آنان مترتّب شده است، مگر غیر از این است که ارزش زیارت امام براساس معرفت است؟[3]

نگاه اولیای الهی به کرامات و خوارق عادات

اولیای الهی و عرفای بالله پیوسته شاگردان خود را از توجّه به این مسائل [کرامات و خوارق عادات] جدّاًبرحذر می‌داشتند و ابتلا به این امور را از خطرناک‌ترین مخاطر و مهالک ارتقای نفس و وصول به ذروه توحید می‌شمردند و دامی رها نایافتنی جهت سالکین و رهروان طریق به حساب می‌آوردند. و پیوسته هشدار می‌دادند که انسان اصلًا و ابداً نباید به این مسائل توجّه کند و ذهن خود را به این امور منعطف کند؛ زیرا همان‌طور که عرض شد نفس آدمی به واسطه ابتعاد از حقایق و عالم معانی نسبت به این امور برزخی و مثالی و صوری جاذبه و تعلّق بیشتری دارد، و تا در مرحله معرفت و فعلیّت قوا به نقطه ثبات و ملکه نرسیده است

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۶.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۱.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۴.

باید از تصوّر و تفکّر و کشش به این امور جدّاً پرهیز نماید، و خود را آزاد و رها در دامن اختیار و اراده حق بیندازد و صرفاً معرفت ذات پروردگار و لقای او را طلب نماید.[1]

باری، انسان به هر مرتبه‌ای که بسنده کند مادون لقای حضرت حق، باز به نقطه اوج عروج نرسیده است، و از لذّت مناجات با محبوب باز مانده و دیدار کعبه مقصود برای او حاصل نشده است؛ و لذا در آیات کریمه قرآن، آخرین مرتبه سعادت و فلاح را لقای پروردگار می‌نامد.[2]

نهایت سعی ائمّه علیهم‌السّلام این بوده است که افراد را به سمت توحید بکشانند

آری، چنانچه مرحوم والد – رضوان الله علیه – بارها و بارها می‌فرمود:

تنها و آخرین مطلب و خواست ائمّه علیهم‌السّلام این بوده و هست که افراد را به سمت توحید بکشانند، نه به سمت خود؛ و از آن جامی که حقّ‌برای خاصّه از برگزیدگانش مقرّر کرده است به کام موالیان و شیعیان خاصّه خود بچشانند.

این است هدف از امامت اهل‌البیت و قبول ولایت آنان؛ و البتّه هر کس به هر مقدار که در این مسأله همّت گماشت و زحمت کشید و صبر نمود و بر أعباءِ تعهّد و مسئولیّت آن متحمّل گشت، به همان مقدار مأجور و مثاب خواهد بود، و از خوان بی‌دریغ الطاف آنان بهره‌مند خواهد گشت.[3]

شاخصه سوّم: عارف کامل اشراف کلّی بر عالم وجود داشته، از خطای در گفتار و کردار مصون است

سوّمین خصوصیّت عارف این است که: به واسطه اشراف کلّی و ولایی بر عالم وجود همه امور در نزد او حاضر و نسبت به نفوس و مصالح و مضارّ آن احاطه کلّی و حضوری دارد. و به مقتضای این مرتبه هر چه را که برای هر فرد لازم و ضروری است به او اعطا می‌کند و از افراط و تفریط در دستورات و برنامه‌های عملی به طور کلّی برکنار می‌باشد.[4]

مرتبه عارف کامل، مرتبه ادراک کلّ‌است؛ یعنی تمامی اشیاء در مقابل او حضور فعلی خواهند داشت و به واسطه علم حضوری عارف به اشیاء، نفس وجود آنها در حضور و شهود او می‌باشند، نه صرفاً صورت و عکس ماهوی آنها. و عارف با وجود خود بر همه آن موجودات اشراف خواهد داشت؛ و در این‌صورت اشتباه

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۹ ـ ۲۳۰.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۳۹.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۳.

[4] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۷.

دیگر معنا نخواهد داشت.[1]

دستورات استاد کامل دربرگیرنده مصالح سالک و برخاسته از متن واقع است

فرق عارف با غیر او در این است که عصمت و مصونیّت از خطا و اشتباه در کلام و کردار او در حیطه روابط اجتماعی و مصالح فردی، الزامی است. گرچه ممکن است ولیّ خدا در قضایا و مسائل عادی و روزمرّه متعارف دچار خبط و خطا شود- چنانچه لازمه مقام جمعیّت که بروز و ظهور صفات عادی بشری است در او مشاهده شود و اختلاف بین او و مقام معصوم علیه‌السّلام از حیث مقام ارشاد و تشریع و تبلیغ در قالب تواضع و ادب به ساحت مقدّس حضرات معصومین علیهم‌السّلام ابراز و اظهار گردد- ولی در آنجا که پای صلاح جامعه و یا مصالح واقعی فرد در میان است و مسأله به صورت استشاره و یا دستورالعمل برای شخص در می‌آید، ولیّ خدا و عارف کامل قطعاً آنچه که خیر محض و صلاح حتمی و الزامی شخص می‌باشد را بیان خواهد کرد، و امکان ندارد در این مورد- حتّی در یک واقعه- کوچک‌ترین خطا و اشتباهی از او سر زند، چه در مسائل اجتماعی و مملکتی و چه در مسائل و مصالح شخصی و فردی.[2]

عارف کامل مواضع درد و مرض را به خوبی و بالعیان می‌شناسد و تشخیص می‌دهد و با اشراف کامل داروی مختصّ آن را تجویز می‌کند؛ در آنجا که باید با جمال و سرور و شوق و ابتهاج برخورد نماید همان را انجام می‌دهد، و در آنجا که باید با قهر و جلال و جبروت و مهمیز و تنبیه وارد شود کوتاهی نمی‌کند. در تربیت عارف کامل، شاگرد نه مأیوس و دلسرد و پژمرده می‌شود، و نه خودسر و لوس و نُنر و راکد و بی‌حرکت و معجبِ به خود باقی می‌ماند. او با حرکتی متین و استوار به سمت مقصد حرکت می‌نماید و به کمال می‌رسد.

مصالح انسان را بهتر و دقیق‌تر و روشن‌تر از خود انسان تشخیص می‌دهد و آنچه را که پیشنهاد می‌کند عین حق و حاقّ واقع و متن نفس الأمر است.[3]

دستورات سلوکی افرادی که به کمال مطلق نرسیده‌اند، صدماتی را به بار خواهد آورد

با توجّه به اینکه نفس بشر قبل از وصول به مرتبه فعلیّت عقلانی دائماً دستخوش احساسات و عواطف و اعتبارات است و تحوّل و تبدّل نفس با ورود حوادث و مسائل مختلفه امری طبیعی و بدیهی می‌نماید، بنابراین تنها نیرویی که می‌تواند انسان را از وقوع در مهالک و فتن باز دارد و طریق قویم و صراط مستقیم را به او بنمایاند، همانا تفویض امر و تسلیم امور به یک عقل منفصل و مربّی حکیم است. و اوست که با اشراف بر جوانب امر، طریق صحیح و راه مستقیم را ارائه می‌کند. و اگر این مطلب مفقود باشد، تعبّد به یک فرد نادان و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۶۶.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۶۹.

جاهل و غیر متأهّل خطراتی به بار خواهد آورد که صدها برابرِ خطراتِ بدون تعبّد و انقیاد از آن فرد است. و ای کاش انسان در مرحله جهل بماند و در همان مرحله به قوا و استعدادات خود عمل نماید، ولی خود را تسلیم یک همچو فردی غیر مسئول و غیر متخصّص و غیر متأهّل ننماید، و حکم او را چون وحی منزل به دیده واقع ننگرد و تبعیّت از او را بر خود فرض و حتم نشمارد![1]

لزوم مطابقت دستورات سلوکی استاد با شرایط روحی سالک

باری استاد سلوک باید کاملًا به احوال و شرایط روحی سالک توجّه داشته باشد و دستورات سلوکی را براساس همان شرایط انتخاب کند؛ و در غیر این‌صورت یا به کمتر از آنچه که باید بپردازد دستور داده و در این‌صورت استعداد او را خفه کرده و رشد او را متوقّف نموده و عمر او را تضییع کرده است و این خود چه بسا موجب بروز صدمه و مفاسدی خواهد شد، و یا بیش از ظرفیّت و توان او بر او تحمیل کرده که خطرات و آفات در این‌صورت بسیار جدّی‌تر و مصیبت‌بارتر است.[2]

شاخصه چهارم: انطباق کامل گفتار و کیفیّت مشی و مرام و تربیت انسان کامل با قوانین عالم ظاهر

چهارمین خصوصیّت از خصوصیّات عارف کامل این است که فعل و گفتار و کیفیّت مشی و مرام و تربیت او با قوانین عالم ظاهر انطباق کامل داشته باشد؛ یعنی در حرکات و رفتارش کمتر مسأله‌ای مشاهده شود که با جریانات عادی و مسائل متعارف عمومی منافات داشته باشد. و این بدین معنی نیست که اصلًا در اطوار حیات او این مسائل به چشم نخورد، بلکه اصل و اساس در طول حیات و زندگی او و ارتباط او با مسائل خارجی بر رعایت آداب و قواعد ظاهری، همچون سایر افراد از مردم استوار باشد، و به هر میزان این مطلب در او قوی‌تر باشد، سعه و ظرفیّت بقای او از دیگران بیشتر خواهد بود.

رفتار و کردار انسان کامل خارج از سلسله علل و اسباب نیست

و سرّ مسأله در این است که: وجود حضرت حق از مرتبه بساطت و صرافت محضه که در عوالم مادون تنزّل می‌یابد به تناسب همان مرتبه، آثار و خصوصیّات آن عالم را به خود می‌گیرد؛ و چون مراتب وجود به حسب شدّت و ضعف و فعلیّت و قوّه و مراتب تجرّد متفاوت است، آثار و لوازم آن، متناسب با خود آن مرتبه، با دیگر مراتب متفاوت خواهد شد؛ درحالی‌که همه‌این عوالم از نشآت اراده و مشیّت پروردگار است، و خواست و اراده حق بر کیفیّت و کمّیت آن تعلّق گرفته است و این یک امر تکوینی است؛ یعنی قدرت و قوّتی

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۵.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۰.

که در عالم جبروت می‌باشد و آن هیمنه و سَطوَت و اقتداری که بر آن مرتبه حاکم است در عوالم مادون وجود ندارد، و خدای متعال برای هر مرتبه حکم خاصّ همان مرتبه را وضع کرده است.

و از آنجا که نظام عالم مادّه و شهادت بر جَرْی و استمرار قوانین طبیعی و ظاهری است، رعایت این قوانین چه در امور تکوینیّه و چه در امور اعتباری و مراودات و محاورات بر اساس قانون و قاعده انتظام و تکوّن و بقای عالم طبع است. سلسله علل و اسباب در عالم ظاهر به نحوی تنظیم شده است که حوادث و پدیده‌های موجود در این عالم بر آن اساس مستمرّ و پاینده خواهد بود.[1]

نگاه اولیای الهی به گرفتاری ها و ابتلاءات

مشیّت متقنه الَهیّه در استمرار بقا در عالم دنیا بر این قرار گرفته است که امور طبق همین علل و اسباب ظاهری و فعل و انفعالات جاری شود. و بجاست اگر انسان به مسأله‌ای خلاف توقّع او مبتلا می‌شود، با توسّل و دعا از پروردگار، خواست و اراده او را در درون و ضمیر خود محفوظ بدارد؛ بدین معنی که اگر مصلحت در مرض است خداوند آن را مقدّر فرماید و اگر در صحّت و سلامتی است همان تحقّق یابد. و چه بسا مرض بر صحّت، و ضیق بر گشایش، و گرفتاری بر انبساط، و خلاف متوقّع بر متوقّع ترجیح داشته باشد.[2]

در مکتب توحید و عرفان، مرض و شدّت و سایر ابتلائات با صحّت و گشایش و حصول توقّعات متعارف در یک راستا و در یک خطّ- که همان نزول مشیّت و اراده حقّ است- قرار دارد و ابداً فرقی بین آن دو نمی‌باشد؛ صورت‌های آن متفاوت و باطنش یکی است، مظاهر متفاوت ولی ظهور یکی است. عارف هر دو رتبه را یک مشیّت می‌داند و به یک چشم به آن نگاه می‌کند.[3]

امّا در سایر مکاتب برای رفع گرفتاری و مرض دیده می‌شود که إعمال رویّه و اراده می‌کنند، و برای رفع گرفتاری‌ها و شدائد با توسّلات منافی با مقام رضا و تسلیم به دفع آن اقدام می‌کنند. و به هر طریقی می‌خواهند این تقدیر را از خود و دوستان خود بگردانند و خود را در رفاه و خوشی و انبساط قرار دهند. تو گویی فقط مرض و گرفتاری و شدّت برای غیر است و آنان باید از این مسأله مستثنی شوند؛ و به عبارت معروف: مرگ برای همسایه است نه اهل خانه.[4]

عبد باید در مقام عبودیّت فقط خواست و اراده مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سلیقه نداشته باشد

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۷ ـ ۲۸۸.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۹.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۴.

[4] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۵.

عبادت باید برای خدا باشد، امّا کیفیّت آن و شکل آن دیگر فرق ندارد. نماز باید برای خدا باشد، چه در حال صحّت و استقامت و چه در حال مرض. انسان نباید در حال مرض از خدا بخواهد که به او قوّت و قدرت ببخشد تا نماز را به حال استقامت و صحّت بخواند، و در حال تیمّم نباید از خدا بخواهد که طهارت مائیّه و با آب را نصیب او کند. در حال صحّت، خدا طهارت با آب و نماز در حال استقامت را خواسته، و در حال مرض طهارت با تیمّم را اراده کرده است. در هر دو حال انسان نباید فرقی بگذارد، عبد باید در مقام عبودیّت فقط خواست و اراده مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سلیقه نداشته باشد؛ مثل کسی که در حال سفر نماز را تمام می‌خواند و می‌گفت: «من نمی‌خواهم در سفر راحتی در عبادت را برای خود قرار دهم!» این نماز باطل است؛ زیرا مولا در سفر نماز را شکسته و در حضر تمام خواسته است و فضولی در کار او برنمی‌دارد![1]

لزوم فعلیّت و ظهور استعدادهای انسان در دو جنبه جمال و جلال حق

تحقّق فعلیّت و ظهور استعدادات نهفته در ضمیر انسان قطعاً باید در تجلّی هر دو جنبه جمال و جلال اسماء و صفات حضرت حق پیدا شود؛ و ظهور یک طرف از این دو جنبه یا موجب رخوت و سبکی و عدم تحمّل آثار و شوائب عالم کثرات و ظرفیّت محدود و خامی خواهد شد، و یا باعث یأس و دلسردی و دل‌شکستگی و عدم رشد و شکوفایی استعدادات در جهات مختلفه نفس می‌شود.[2]

آن استادی که برای شاگردش به مجرّد ابتلا به مرض و یا گرفتاری اجتماعی با توسّل و دعا و غیره درصدد رفع آن برمی‌آید و او را از آن ابتلا خلاص می‌کند، نمی‌داند که چه ضرر و خسارتی را دارد بر او وارد می‌کند و او را از رسیدن به چه نعمتی محروم می‌نماید، و توفیق استجلاب چه فیوضاتی را از او سلب می‌کند.[3]

اولیای خدا مشیّت الهی را همان‌طور که هست اجرا می‌کنند و از خود خواست و میلی را به آن اضافه نمی‌کنند. عارف کامل کلّیه تدبیر و اداره امور خود را دربست و تماماً به اراده حق تفویض می‌نماید و در هر مسأله نظر و وجهه او به خواست و مشیّت حقّ است. برای گشایش امور و رفع معضلات و صحّت و عافیت دعا می‌کند، امّا دعایی که بر محور عافیت و صلاح پروردگار است، نه بر محور خواست و میل نفسانی خودش. بین دعای او و دعای ما فرق است؛ برای ما در مرتبه نخست نیّت و خواست ما مطرح است، و در ضمن هم برای خالی نبودن عریضه تصنّعاً و مجازاً می‌گوییم: هر چه خواست تو باشد! امّا برای عارف در مرتبه اوّل خواست و اراده حق مطرح است، و در ضمن نیّت و میل به آن مطلب در راستای مشیّت حقّ مطرح می‌شود. و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۵ ـ ۲۹۶.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۰.

[3] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۱.

این است فرق بین عارف کامل و سایر افراد از هر دسته و گروه و هر درجه از درجات کمال.[1]

و محصّل مسأله اینکه: عارف کامل و ولیّ واصل هیچ هدف و انگیزه‌ای جز تطبیق امور خود و شاگرد بر اساس نزول اراده و مشیّت حضرت حق ندارد، و طابق النّعل بالنّعل عمل بر طبق همان سنّت جاریه الَهیّه را در حوادث و جریانات عالم طبع و دنیا خواستار است؛ به نحوی که اگر چنانچه به این مرحله از قدرت و قوّت و اشراف و سیطره نرسیده بود و همچون یک فرد عادی کوچه و بازاری که هیچ قدرتی و اراده‌ای بر تغییر مشیّت ظاهریّه پروردگار ندارد و صرفاً رفع حوائج و قضای ضروریّات را در تهیّه و تنظیم علل و اسباب عادی و ظاهریّه آن جستجو می‌کند، چطور عمل می‌کرد، اکنون نیز به همان کیفیّت و همان طریقه عمل می‌کند بدون ذرّه‌ای تمایل در تغییر و تبدیل امور بر خلاف خواست و اراده حق.[2]

[ادامه دارد]

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۵.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۰.